

# بررسی جامعه‌شناختی - تاریخی امنیت زن در اجتماع و عوامل تأثیرگذار بر آن

مطالعات جامعه‌شناختی

(علمی - پژوهشی)

دوره ۲۶، شماره دو: ۱۷۰-۱۵۳

شاپا ۲۸۰۹-۱۰۱۰

نمایه در ISC

محمود سید<sup>۱</sup>

استادیار گروه تاریخ، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

اختر شیری

استادیار گروه جامعه‌شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی.

پذیرش ۹۸/۱۱/۲۷

دریافت ۹۷/۸/۲۹

## چکیده

این پژوهش با هدف شناسایی مؤلفه‌های امنیت اجتماعی زنان در بستر جامعه‌شناسی تاریخی برآمد که برای این منظور پس از مرور ادبیات موجود در این باره، به گردآوری داده‌های تاریخی پرداخت. نتایج حاصل از پژوهش نشان داد که امنیت اجتماعی دارای دو بعد ذهنی و عینی است که برآیند دیالکتیکی آن‌ها منجر به برسازگی آن می‌گردد. در تاریخ شاهنشاهی ایران که اسناد زیادی از فعالیت‌های زنان، به ویژه زنان طبقه فرادست وجود دارد، زنان دوره قاجار با حمایت‌های خانوادگی و حمایت سازمان‌های مذهبی، فعالیت‌های محدودی در دربار و شرکت‌هایی در مراسم خیریه و مذهبی داشتند. در دوره رضاشاه که بعد عینی امنیت اجتماعی برسازگی شد، تشکلهای و انجمن‌های زنان دوباره شروع به فعالیت کردند؛ اما به دلیل هم‌فراخوان نشدن ابعاد عینی و ذهنی امنیت اجتماعی، فعالیت‌ها و شرکت‌های آنان گسترش زیادی پیدا نکرد. دوره محمدرضاشاه، دوره‌ای از تاریخ شاهنشاهی ایران بود که با تصویب قوانین حمایت از حقوق زنان و خانواده و دادن حق رأی به زنان، حمایت‌های دولتی برای سامان یافتن ابعاد عینی امنیت اجتماعی شکل گرفت و باز شدن فضا برای فعالیت‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی نیز احساس امنیت را برای زنان به وجود آورد. نکته مهم این است که امنیت اجتماعی با بسترهای طبقاتی زنان و خاستگاه طبقاتی آنان ارتباط دارد و حمایت‌های اجتماعی اعم از خانوادگی، دولتی و سازمان‌های اجتماعی نقش عمده‌ای در شکل‌گیری امنیت اجتماعی زنان دارد.

**واژگان کلیدی:** امنیت اجتماعی، احساس امنیت، خاستگاه طبقاتی، هم‌فراخوانی، حمایت‌های اجتماعی

<sup>۱</sup> پست الکترونیکی نویسنده رابط: mahmood.seyyed@yahoo.com

## مقدمه

پدیده‌های اجتماعی که در هر دوره‌ای مبتنی بر شرایط تاریخی و اجتماعی خاص جامعه رخ می‌دهد، بر معرفت‌شناسانه بودن پدیدارها اشاره دارد. اما این امر به منزله نوظهور بودن پدیده‌های اجتماعی نیست؛ به عبارت دیگر، هر پدیده‌ای دارای پیشینه‌ای تاریخی است که در دوره‌های زمانی مختلف و بر اساس تفاوت‌های مکانی در اشکال متنوعی نمود می‌یابند. معرفت و شناخت انسان نیز که با موقعیت‌های اجتماعی رابطه دیالکتیکی دارد، منجر به تغییر صور اجتماعی پدیده‌های تاریخی - اجتماعی می‌گردد. «رشد معرفت بشری تأثیر شدیدی بر جریان تاریخ گذارده است و این رشد نیز متأثر از شرایط تاریخی بوده است. معرفت علمی فقط در مقام معرفت پذیرفته شده بر جریان تاریخی تأثیر واقعی داشته است و این تغییر جریان تاریخی با نیازها و قابلیت‌های جامعه تطابق داشته است؛ این نیازها و قابلیت‌ها عبارتند از واقعیات و نیروهایی که در هر جامعه به مثابه روندها و گرایش‌های قابل مشاهده عمل می‌کنند» (مارکوزه، .....: ۲۷۱). معرفت و شناخت علمی با مورد تأکید قرار دادن مسائل اجتماعی که دارای ریشه‌ها و تبارهای تاریخی هستند، بخشی از رسالت خود را در حوزه جامعه‌شناسی تاریخی ایفا می‌کند.

هر پدیده‌ای که در موقعیت اجتماعی مورد مطالعه قرار می‌گیرد، با توجه به تخیل جامعه‌شناختی باید در بستر تاریخی - اجتماعی خود مطالعه شود و به عبارت بهتر، پژوهش‌گر برای مطالعه هر پدیده‌ای ناگزیر است آن را در فرایندی تاریخی مورد مطالعه قرار دهد. میلز بر این باور است «هر پدیده اجتماعی تنها وقتی قابل مطالعه است که در رابطه با دیگر پدیده‌ها نگریسته شود و در حقیقت، جامعیت بستر هر پدیده در گذشته، حال و آینده به ناگزیر در ارتباط با یکدیگر نگریسته شود. میلز چارچوبی را که این جامعیت را در بر داشته باشد، تخیل جامعه‌شناسی نام نهاد؛ یعنی درک و مطالعه هر موضوعی در بستر تاریخی هر نظام اجتماعی یا به عبارتی مطالعه پویایی‌شناسی و ایستایی‌شناسی هر پدیده، اما نه در درک قوالب صرف کلی، انتزاعی یا آماری، بلکه در زندگی و موقعیت‌های اجتماعی برای به دست گرفتن سرنوشت زندگی و استفاده بجا از فرصت‌ها و بخت‌های زندگی» (تنهایی، ۱۳۹۸: ۹۶). دیدگاه پویایی‌شناختی با در نظر گرفتن روندهای ایستایی و هم‌فراخوانی این دو نگاه در تخیل جامعه‌شناختی میلز معنای خاص خود را پیدا می‌کند. «فردی که دارای بینش جامعه‌شناسانه است

می‌تواند تأثیر رویدادهای تاریخی دامنه‌دار را در زندگی خصوصی و فعالیت‌های اجتماعی افراد دیگر درک کند... هرچند انسان، خود محصول جامعه و دگرگونی‌های تاریخی آن است، ولی در عین حال در شکل‌گیری جامعه خود و همچنین روند تاریخی آن سهم است» (میلز، ۱۳۹۱: ۲۰). از این رو، امنیت اجتماعی به عنوان مسئله‌ای تاریخی - اجتماعی نگریسته می‌شود که در ارتباط متقابل با موقعیت‌های مختلفی چون گذار جامعه از دوره سنتی و قرار گرفتن آن در بحران‌های مختلف اجتماعی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. از سوی دیگر تغییر شرایط اقتصادی و سیاسی در جوامع بیان‌گر حضور کنش‌گران اجتماعی در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی است. گرایش جوامع برای فعال شدن جامعه مدنی و هدف قرار دادن دموکراسی، بیش از پیش بر این نیاز جوامع، بخصوص جوامع در حال گذار مانند ایران صحنه می‌گذارد.

در سوی دیگر، توجه به نقش کنش‌گران اجتماعی در موقعیت‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی نشان‌دهنده ضرورت مشارکت در عرصه‌های مختلف اجتماعی است که گرچه به صورت‌های مختلفی در جوامع پیشامدرن وجود داشته است، اما در جوامع مدرن با تغییر شکل، نمودی از تکثرگرایی قدرت است. در این میان، نقش زنان به عنوان نیروهای بالقوه تحول، نقشی اساسی است. از یک سو، زنان به عنوان گروهی از جامعه هستند که تصمیم آنان می‌تواند تأثیرات بسزایی در موازنه قدرت سیاسی و اجتماعی داشته باشد و از سوی دیگر، نقش‌های جنسیتی آنان در فرهنگی عمومی به مثابه شکل‌دهنده نیروهای اجتماعی آینده به شمار می‌رود.

«در طول تاریخ دو گرایش متقابل با هم ترکیب می‌شوند: برابری فردی و تغییر. تاریخ نشان‌دهنده کوشش‌هایی است برای تطبیق ارضای این دو گرایش متقابل با شرایط فرهنگ اجتماعی و فردی موجود» (سیمل، ۱۳۹۵: ۵۰). اگرچه زنان نیز در دوره‌های مختلف تاریخی از پیشامدرن تا مدرن، همیشه نقش‌های اجتماعی خود را در شرایط موجود بر عهده داشته‌اند، اما با تغییرات تاریخی در جامعه ایران، این نقش‌ها نیز دستخوش تغییر شده و زنان در قالب نیروهای تأثیرگذار جامعه مدنی، موازنه قدرت اجتماعی را به نفع خود متحول ساخته‌اند. بنابراین، زنان با مشارکت بیشتر در جامعه مسائل اجتماعی را در حوزه جنسیتی نیز گسترش داده و بر اهمیت آن افزوده‌اند. امنیت اجتماعی زنان در جامعه در حال گذار ایران مسئله‌ای است که هم در عرصه‌های اقتصادی قابل توجه است و هم در حوزه فعالیت‌های مدنی که حضور گسترده زنان را به همراه دارد. این پژوهش به مطالعه امنیت اجتماعی زنان از دیدگاه جامعه‌شناسی تاریخی

پرداخته و سعی در شناسایی تبارهای امنیت اجتماعی در دوره‌های تاریخی گذشته دارد تا بتواند به بازشناسی این مؤلفه‌ها در زمان حاضر (دهه ۱۳۹۰ خورشیدی) بپردازد.

### چشم‌انداز<sup>۱</sup> نظری

امنیت اجتماعی مثل هر پدیده اجتماعی دیگر دارای دو بعد ذهنی و عینی است. ابعاد ذهنی امنیت اجتماعی با احساس امنیت و ابعاد عینی آن با امنیت اجتماعی که ارتباط متقابل با اعتماد در کنش‌های متقابل اجتماعی دارد، کاربرد پیدا می‌کند. هم‌فراخوانی دیالکتیکی ابعاد عینی و ذهنی امنیت اجتماعی این قدرت را به پژوهش‌گران می‌دهد که بتوانند تفسیر کنش‌گران از موقعیت‌های اجتماعی را در رابطه متقابل از موقعیت‌های ساختاری یا میدان‌های اجتماعی و بازنگری خود در این میدان اجتماعی را در نمونه‌های مختلف آن شناسایی نماید. به باور لومان، اگر بازاندیشی<sup>۲</sup> درباره تغییر به موازات تغییر پیش رود، تکامل نه فقط مادی بلکه فرهنگی-اجتماعی خواهد بود (هریسون، ۱۳۷۹: ۳۱). بازاندیشی نه صرفاً عملی ذهنی و نه صرفاً عملی عینی است، بلکه رابطه متقابل میان تحلیل‌های بازنگرانه کنش‌گر و تقسیم اجتماعی کار است که بستر حضور و مشارکت وی در جامعه است.

امنیت اجتماعی که به‌عنوان مسئله‌ای تاریخی-اجتماعی مورد مطالعه قرار گرفته است، رابطه دیالکتیکی تاریخ و جامعه‌شناسی را نشان می‌دهد. «واقعیت تاریخی با بخشی از واقعیت اجتماعی تلاقی می‌کند که در آن افراد انسانی به اعتبار جمعی و فردی‌شان امکان دگرگونی یا انفجار ساخت‌های اجتماعی را پیش‌بینی می‌کنند، این امکان ناشی از عمل تمرکز یافته انسانی تواند بود ... واقعیت تاریخی هم از طریق علم تاریخ و هم توسط جامعه‌شناسی مطالعه می‌شود. اما تاریخ‌نگاری یا آگاهی تاریخی توجه خود را منحصرأ به واقعیت تاریخی معطوف می‌کند و جامعه‌شناسی می‌کوشد که این واقعیت را با قالب‌های اجتماعی غیرتاریخی یا کمتر تاریخی نیز مقابله و مواجهه دهد؛ یعنی می‌کوشد که این واقعیت را در مجموعه‌های وسیع‌تری جای دهد که در آن مجموعه‌ها عناصر اجتماعی و گروه‌های اجتماعی مستقرند»

۱ در این پژوهش به جای چارچوب نظری از چشم‌انداز نظری استفاده شده است. زیرا نسبییت معرفت‌شناختی قرار دادن شواهد تاریخی در قالبی از پیش تعیین‌شده را مردود می‌داند.

(گورویچ، ۱۳۵۱: ۲۹۶). دیدگاه دیالکتیکی در جامعه‌شناسی تاریخی و نگاه به مسائل اجتماعی - تاریخی از این دیدگاه، تقابل و هم‌فراخوانی امنیت و احساس امنیت را مورد تأکید قرار می‌دهد. امنیت اجتماعی در بستر کنش‌های متقابلی شکل می‌گیرد که به دور از مخاطرات و تهدیدهای جامعه انسانی شکل گیرد.

هابرماس کنش‌های متقابل را در ادبیات خود با کنش ارتباطی یاد می‌کند و آن را همان توانایی و ظرفیت ارتباط و هم‌کنشی انسان‌ها با یکدیگر به شمار می‌آورد که از طریق زبان میسر است. زبان در هر جامعه‌ای از قواعد و ساختارهای پایه‌ای برخوردار است و انسان‌ها به کمک آن می‌توانند همدیگر را بفهمند، جهان را، همدیگر را و زندگی اجتماعی را به کمک زبان معنا کرده و این معنا را برای یکدیگر بازگو کنند. با کمک آن است که مسائل خویش و در یک کلام زندگی اجتماعی را با هم در میان می‌گذارند (هابرماس، ۱۳۹۲: ۸). بنابراین انسان کنش‌گر در همه جوامع در بستر روابط متقابل بر اساس اعتماد می‌تواند به امنیت سددت یابد که گیدنز آن را امنیت وجود می‌نامد و وجود آن را برای مقاومت در مقابل هجوم گسترده مخاطرات نهادهای مدرنیت ضروری می‌داند (گیدنز، ۱۳۹۳: ۱۱۰). مسئله‌ای شدن امنیت اجتماعی بر اساس تحولات اجتماعی در مقایسه جوامع گمیشافت و گزلفافت در بیان تونیس نمود بیشتری پیدا می‌کند.

جوامع گمیشافت، سنتی یا پیشامدرن، جوامعی با همبستگی مکانیکی در ادبیات دورکهمیم هستند که کولی این جوامع را جوامع نخستین می‌نامد. این جوامع، «اتحادی بر اساس همانندی یا شباهت افراد دارند و خرده‌واحدهای اجتماعی دارای مشخصه‌های مشترکی هستند. این خرده‌واحدها با یکدیگر تشابهی ساختاری دارند: اغلب از نظر اقتصادی خودکفا هستند و قادرند نیازهای تولیدی و مصرفی خود را برآورده سازند ... علاوه بر این، دارای وجدان جمعی یعنی کلبیتی از اعتقادات و عواطف مشترک در میان همه افراد هستند» (گرب، ۱۳۸۹: ۱۰۰). در این گونه جوامع، روابط چهره‌به‌چهره و کنترل افراد بر یکدیگر به خودی خود روابطی مبتنی بر اعتماد را به وجود می‌آورد. اما در جوامعی با همبستگی ارگانیکی که همان جوامع گزلفافت در نظر تونیس هستند، «تقسیم کار را در خود ایجاد می‌کنند و خود سرانجام تحت تأثیر آن قرار می‌گیرند. از آنجا که جوامع خود از خاستگاه تقسیم کار برخاسته‌اند، نمی‌توانند همانند جوامعی باشند که در نتیجه جاذبه متقابل عناصر همانند نسبت به عناصر همانند شکل می‌گیرند» (دورکهمیم، ۱۳۸۷: ۶۱). در این جوامع، همبستگی بر اساس تفاوت‌ها شکل گرفته است و کنترل

بیرونی در جوامع شکل می‌گیرد. قوانین تنبیهی نیز در این گونه از جوامع مبنای روابط اجتماعی است تا بتواند هنجارهای اجتماعی را به صورت قانون در جامعه بر پا سازد؛ از همین جاست که امنیت در شکل عینی آن مبتنی بر قوانین شکل می‌گیرد.

هربرت بلومر شکل‌گیری ساخت اجتماعی را بر بنیان‌های تفسیر آدمیان از موقعیت و کنش‌های درگیر در آن‌ها استوار می‌داند. از این‌رو وی به دو گونه ساخت معتقد است. یکی ساخت سرسخت اجتماعی که فرهنگ بخش اصلی آن است و تجربه‌های فردی و اجتماعی افراد از این ساخت به تفسیر آن‌ها از موقعیت کمک می‌کند و دیگری ساختی متشکل از کنش‌های متقابلی است که در موقعیت‌های اجتماعی شکل می‌گیرد. ساخت سرسخت اجتماعی نقش تعیین‌کنندگی کنش را برای کنش‌گر دارد و از سوی دیگر کنش‌گر با قابلیت تفسیرگری خود توان تعیین‌کنندگی ساخت سرسخت اجتماعی را تا حدی محدود می‌کند. به عبارت دیگر بین ساخت سرسخت اجتماعی و کنش‌های متقابل رابطه‌ای دو سویه وجود دارد که بر هم تأثیر می‌گذارند و از هم تأثیر می‌پذیرند. بلومر استدلال می‌کند که جامعه چارچوبی برای رفتار و سلوک آدمی است و نقش آن تنها تعیین‌کنندگی کنش نیست. وی با تأکیدی رفتارگرایانه بر روابط دیالکتیکی فرایندهای تفسیری آدمی و ساخت اجتماعی تأکید می‌کند (مینز در تنهایی، ۱۳۸۸: ۱۱). چارچوبی که جامعه برای کنش انسانی تنظیم می‌کند حاصل کنش‌هایی است که کنش‌گران در موقعیت‌های اجتماعی انجام داده‌اند و تکرار این کنش‌ها باعث به وجود آمدن الگویی برای کنش شده است که با فرهنگ یا ساخت سرسخت اجتماعی یکسان است. به بیان دیگر، امنیت اجتماعی برآیند هم‌کنشی انسان‌ها در موقعیت‌های ساختاری است که مبتنی بر تفسیرگری آنان می‌باشد.

گافمن معتقد است، موقعیت اجتماعی که کنش‌گر در آن دست به تفسیر می‌زند و سعی دارد کنش خود را بر پایه نقشی استوار سازد که از معانی موجود در کنش به دست آورده است، نباید امری مادی یا به بیان بهتر واقعیتی خارجی دانست. موقعیت اجتماعی یا منزلت و پایگاه نوعی الگوی رفتار و اجرای نقش منسجم و هماهنگ است که کنش‌گر در آن قادر به برسازی کنش است (در جلائی‌پور و محمدی، ۱۳۹۲: ۱۷۳). پس موقعیت‌های اجتماعی نقش‌ها و الگوهایی از اجرای نقش را در بر می‌گیرند که در فرایند تفسیر از موقعیت برای کنش‌گر یکی از ارکان اصلی کنش محسوب می‌شوند. موقعیت اجتماعی با این ویژگی‌ها فرصت‌های گوناگونی را برای

کنش‌گر به وجود می‌آورد و کنش‌گر را برای خلق کنش از شرایط موجود اجتماعی و معانی نهفته در روابط متقابل آگاه می‌سازد.

جیکوبز بر این باور است یکی از تفاوت شهرهای بزرگ با شهرک‌ها و حومه‌های شهری، آکنده بودن شهرهای بزرگ از بیگانگان است. این غلبه نه تنها در مکان‌ها و مجامع عمومی بلکه در آستانه در خانه هر فرد نیز عمومیت دارد. حتی ساکنانی که کنار یکدیگر در یک محدوده جغرافیایی زندگی می‌کنند با یکدیگر بیگانه‌اند. نشانه یک شهر موفق از نظر جیکوبز آن است که فرد در خیابان مملو از بیگانگان احساس امنیت فردی و اطمینان کند. وی معتقد است آرامش در شهرها به وسیله پلیس حفظ نمی‌شود؛ این آرامش ابتدا به وسیله شبکه پیچیده و اغلب ناآگاهانه‌ای از کنترل‌ها و استانداردهای داوطلبانه بین مردم کنترل شده و به وسیله همان مردم اجرا می‌شود. جامعه ناگزیر است در مکان‌هایی خاص، حفظ قوانین و نظم عمومی را به پلیس و گاردهای ویژه بسپارد. هیچ تعداد پلیسی نمی‌تواند در جایی که برقراری بهنجار و طبیعی مدنیت در هم شکسته باشد، نظم برپا کند. وی تشکیل شهر از بیگانگان را عامل عدم امنیت و وقوع جرم به ویژه جرایمی همراه با حمله، ضرب و شتم و موجب ترس مردم دانسته است (جیکوبز، ۱۳۹۲: ۲-۳۰). ترجیح جیکوبز بر احساس امنیت بیش از امنیت بر اساس کنترل به واسطه عوامل بیرونی است و حس امنیت در هرم مازلو به عنوان یکی از مهم‌ترین نیازهای انسانی شناخته شده است.

امنیت اجتماعی هم در بعد ذهنی و هم در بعد عینی در روابط متقابل انسانی نقش دارد و مشارکت اجتماعی را بر مبنای برآورده شدن این نیاز افزایش می‌دهد. گیدنز بر این باور است، نیروی اساسی اغلب کنش‌ها (در جامعه جدید) مجموعه‌ای ناآگاهانه برای کسب احساس اعتماد در کنش متقابل با دیگران است. به اعتقاد او، «یکی از نیروهای پراکنده و موتور حرکتی کنش، نیاز به رسیدن به امنیت هستی‌شناختی (یا حس اعتماد) است» (گیدنز، ۱۳۸۵: ۸۱). امنیتی که در باورهای هستی‌شناختی انسان جای دارد و از بنیادی‌ترین نیازهای انسان به شمار می‌رود، این معنا را به ذهن متبادر می‌سازد که چرایی وجود امنیت اجتماعی و چیرستی آن از نظر هیچ انسانی محل شبهه نیست و کنش‌گران، آن را یکی از عناصر وجودی خود برای زندگی اجتماعی به شمار می‌آورند و قابلیت گسترش ارتباطات خود را که سرمایه اجتماعی را رشد می‌دهد، بر این مبنای بنا می‌کنند. «کنش‌گرایی در یک موقعیت اجتماعی، احساس اعتماد و امنیت، ظرفیت پذیرش

تفاوت‌ها و توانایی همکاری با دیگران به عنوان عناصر سرمایه اجتماعی محسوب می‌شوند» (اکبری در شریفیانی ثانی، ۱۳۸۰: ۱۹). بر اساس آنچه که در هم‌فراخوانی بعد عینی امنیت و بعد ذهنی آن؛ احساس امنیت آمد، برآیند دیالکتیکی این دو منجر به ظهور امنیت اجتماعی می‌گردد که دارای تبارهای تاریخی- اجتماعی در جوامع سنتی تا صنعتی، گم‌ینشافت تا گزلفشافت و پیشامدرن تا مدرن است و این امر بیانگر، هستی‌شناختی بودن این نیاز است.

### روش پژوهش

در این مقاله به تبارشناسی تاریخی- اجتماعی بسترهای تأمین امنیت پرداخته شده است و به همین دلیل، رسش این پژوهش، تاریخی است. فن استفاده شده برای گردآوری داده‌های اسناد موجود از قبیل کتب تاریخی، سفرنامه‌ها و اسناد مرتبط با موضوع پژوهش بوده که از میان انبوهی از داده‌های موجود، اقدام به گردآوری داده‌های مورد نیاز و تحلیل در راستای موضوع پژوهش شده است.

### یافته‌های پژوهش

وضعیت زنان در هر دوره‌ای با تأثیرپذیری از وضعیت حاکم تغییراتی را تجربه می‌کند و دچار فعل و انفعالاتی می‌شود. در تاریخ شاهنشاهی ایران، شرایط اجتماعی حاکم در طبقه فرادست که موقعیت کنش‌گری زنان درباری و وابسته به دربار را شامل می‌شد، متفاوت از موقعیت‌های ساختاری متعلق به زنان فرودست بود. از سوی دیگر، مشارکت زنان درباری به حدی گسترده بود که در برخی تصمیمات سیاسی و قانون‌گذاری نقش ویژه‌ای ایفا می‌کردند. اما مطالعه وضعیت اجتماعی زنان در طبقه فرادست و فرودست و فعالیت‌های اجتماعی آنان بیان‌گر میزان برخوردارِ آنان از شرایطی با امنیت اجتماعی است که توان کنش متقابل را در آنان به وجود می‌آورد؛ حال ممکن است این شرایط به جامعه‌ای با همبستگی مکانیکی اشاره داشته باشد یا جوامعی با همبستگی ارگانیکی که هر دو مورد تحلیل قرار می‌گیرند.

در دوره قاجار ورود زنان درباری به عرصه تغییرات سیاسی تا حدی به تغییر شرایط و موقعیت اجتماعی زنان منجر شد. با این حال در شرایط سیاسی و اجتماعی قاجار زندگی زنان تا حدود زیادی محدود بود. با وجود این، آنان در برخی فعالیت‌های اجتماعی، مانند تفریحات



دسته‌جمعی (در جمع زنان)، امور خیریه، گردهم‌آیی‌ها و مراسم مذهبی، دخالت و مدیریت مستقیم در اداره منزل و تربیت فرزندان و در موارد معدودی نیز امور اقتصادی مانند اداره امور زمین‌های کشاورزی یا تولیدات صنایع دستی شرکت می‌جستند (دلریش، ۱۳۸۸: ۸۸-۸۰). علاوه بر اینکه زنان این وظایف را که در همه دوران بر عهده داشتند را دنبال می‌کردند، اما در صحنه سیاست نیز حضوری پنهان داشتند. به این ترتیب که به عنوان مادر، خواهر یا همسران شاه، با نفوذ بر وی به طور غیرمستقیم و به صورت واسطه قدرت بر برخی تصمیمات شاهانه اعمال نفوذ می‌کردند (هدایت، ۱۳۷۵: ۶۵). زنان در جامعه ایرانی دوره قاجار نیروی اجتماعی قدرتمندی بودند که توان به دست آوردن مهارت‌های اجتماعی و فرهنگی را در سطحی محدود داشتند. اما به دلیل نبودن شرایط اجتماعی و سیاسی مناسب نمی‌توانستند موقعیت مناسب خود را در اجتماع بدست آورند. بنابراین، کنش‌گری زنان محدود به ارتباطات خانوادگی آنان می‌شد که احساس امنیت را در آنان به وجود آورده بود و فعالیت‌های اجتماعی به دلیل نبود عناصر امنیت در بعد عینی بسیار کم بود و بیشتر در حوزه گردهم‌آیی‌های مذهبی پیش می‌رفت.

با این وجود، تاریخ، فعالیت‌های بسیاری را از زنان ثبت کرده است. از جمله این فعالیت‌ها می‌توان به افزایش رنگ و بوی سیاسی مجالس روضه‌خوانی (مانند سخنرانی‌های سیاسی واعظ اصفهانی در مجالس روضه زنان) و قلم‌زنی در عرصه اعتراض سیاسی (مانند رساله نوری خانم‌جان تهرانی درباره راه نجات زنان) اشاره کرد. به دلیل همین تلاش‌هاست که مری شیل همسر وزیر مختار انگلیس در زمان ناصرالدین‌شاه می‌نویسد: «باید اعتراف کنم با آن که پنهان بودن زنان در ورای حجاب و پوشیدگی کامل‌شان یک حقیقت انکارناپذیر است، ولی مطرود بودن زن‌های ایرانی واقعیت ندارد» (لیدی شیل، ۱۳۶۸: ۱۷۵). وی که در دوره ناصرالدین‌شاه قاجار در ایران زندگی می‌کرد، روابط نسبتاً نزدیکی با مهدعلیا مادر ناصرالدین‌شاه داشت و روابط وی با ملکه مادر نیز تأثیر زیادی در تغییر دیدگاه وی نسبت به زنان ایرانی داشته است. به همین دلیل آشنایی زیادی با شیوه زندگی زنان طبقات مختلف اجتماعی داشت. وی به عنوان یک سفرنامه‌نویس، با مشاهده زندگی زنان ایرانی در دوره قاجار وجود احساس امنیت برای زنان را بستر فعالیت اجتماعی آنان به شمار آورده است.

از سوی دیگر، عموم مردم با طبقه روحانیان پیوند عمیقی داشتند و روحانیان، بسیاری از مشکلات اجتماعی را حل می‌کردند. آنان در خطابه‌های مذهبی، اخبار و اطلاعات سیاسی را به

مردم می‌رساندند و در حرکت‌های جمعی، رهبری اعتراضات سیاسی مردم را برعهده می‌گرفتند. زنان نیز به دلیل حضور در این جلسات، تحت تأثیر این ارتباطات قرار می‌گرفتند. برجسته‌ترین این حرکت‌ها، جنبش تنباکو بود که در مقابل امتیاز واگذاری دخانیات به شخصی انگلیسی در دوره ناصرالدین‌شاه صورت گرفت (دولت‌آبادی، ۱۳۷۱: ۱۰۵). در پی مخالفت روحانیون و فتوای میرزا حسن شیرازی مبنی بر منع استعمال توتون و تنباکو، اعتراضات به حدی گسترده شد که به زنان حرم شاه نیز سرایت کرد. آنان نیز در اعتراض به شاه و قرارداد تنباکو، تمامی قلیان‌ها را در حرم شاهی شکستند. برای این کار نیز حمایت مراجع مذهبی که نفوذ زیادی در ساختار قدرت داشتند، توانسته بود امکان مقاومت را به آنان بدهد.

مخالفت با قرارداد توتون و تنباکو یکی از برجسته‌ترین مخالفت‌های زنان درباری با اقدامات شاه، طغیان آن‌ها بود. در این حادثه بسیاری از زنان درباری به حدی منقلب بودند که تمام قلیان‌های بلوری، چینی و گلی را شکستند و همه آثار دخانیات را از عمارت سلطنتی پاک کردند. در این حرکت، همه زنان هم‌دست بودند، هم‌دستی زنان و پافشاری‌شان، شاه را شگفت‌زده کرد (اجتهادی، ۱۳۸۲: ۱۶۲). شاید این تنها یکی از چندین باری بود که شاه و صدراعظم در مقابل خواسته‌های زنان تسلیم می‌شدند و این نشان از افزایش آگاهی زنان در این دوره دارد. همین تقابل‌های تاریخی زنان نشان می‌دهد که اهمیت حمایت‌های اجتماعی در برخورداری از امنیت اجتماعی برای کنش‌گری یکی از بنیادهای تفسیرگری انسان به شمار می‌رود.

از دیگر فعالیت‌های زنان در عهد قاجار، فشار آنان برای تدوین متمم قانون اساسی بود. اتحادیه غیبی نسوان، نامه‌ای به روزنامه ندای وطن فرستاد و از نمایندگان مجلس خواست به سرعت متمم قانون اساسی را تدوین و تصویب کنند و به بی‌سروسامانی کشور خاتمه دهند و اگر از عهده این کار برنمی‌آیند، استعفا کنند و کار مملکت را به زنان بسپارند (آفاری، ۱۳۶۹: ۱۰۵). زنان در تمام شهرهای ایران بخصوص شهر تبریز و شیراز برای رسیدن به این هدف جمعیت نسوان تلاش می‌کردند و آن‌ها نیز برای تدوین و تصویب متمم قانون اساسی دست به اقداماتی زدند. این یکی از نخستین گام‌های زنان برای برخورداری از نمود عینی امنیت اجتماعی بود که استمرار پیدا کرد.

زنان پس از پیروزی انقلاب مشروطه، چند درخواست سیاسی را در راستای اهداف خودشان مطرح کردند. اول آن‌که مجلس به تشکل‌های سیاسی آنان رسمیت ببخشد و دوم این‌که به آنان

حق انتخاب شدن و انتخاب کردن داده شود که مجلس با هیچ یک از این دو خواسته موافقت نکرد. گرچه مخالفت مجلس با خواسته‌های سیاسی زنان موجب شد تا مطالبات آنان برای افزایش مشارکت‌های اجتماعی و سیاسی ناکام باقی بماند، اما این حرکت، نقطه عطفی برای درخواست‌های مدنی و برخورداری از امنیت اجتماعی توسط نهادهای اجتماعی بود که از حقوق هر انسانی به شمار می‌رود.

فعالیت‌های زنان نیز پس از دوره رضاشاه قابل توجه است؛ از زمان اشغال ایران توسط متفقین و برکناری رضاشاه تا کودتای بیست و هشتم مرداد ۱۳۳۲ خورشیدی/۱۹۵۳ میلادی، ایران شاهد تجدید حیات گروه‌های زنان بود. «در این دوران با وجود اشغال ایران توسط قوای بیگانه، مردم ایران نسبت به دو دهه گذشته از آزادی بیان و آزادی گردهم‌آیی بیشتری برخوردار شدند و به تبع آن زنان نیز از این فرصت استفاده کرده و دست به فعالیت سیاسی و اجتماعی هرچند محدود زدند. بدین ترتیب تعدادی انجمن، جمعیت و سازمان زنان شکل گرفت. "جمعیت زنان" یکی از این سازمان‌ها بود که با هدف تغییر و بهبود وضعیت حقوقی زنان در سال ۱۳۲۱ خورشیدی/۱۹۴۲ میلادی تشکیل شد و روزنامه "زن امروز" را (بین سال‌های ۴-۱۳۲۳ خورشیدی/۵-۱۹۴۴ میلادی) به چاپ می‌رساند. صفيه پیروز نیز در سال ۱۳۲۲ خورشیدی/۱۹۴۳ میلادی "شورای زنان ایران" را با هدف نیل به برابری زنان و مردان و بالا بردن سطح فکری زنان ایران تأسیس کرد» (افخمی، ۱۳۷۶: ۳۹۰). بازگشت انجمن‌های زنان به جامعه مدنی و ایجاد بسترهای مطالبه‌گری برای آنان از جمله موفقیت‌های زنان در ابتدای دوره پادشاهی پهلوی است که از دستاوردهای برقراری امنیت، هرچند با کمک زور، اسلحه و ارتش توسط رضاشاه بود. این دستاورد برای زنان، امنیت از دست رفته در پایان دوره قاجار را که به سبب بی‌نظمی و آشفتگی علاوه بر امنیت، احساس امنیت را نیز از بین برده بود، دستاورد بزرگی محسوب می‌شد. علاوه بر این‌ها برخی احزاب فعال مثل حزب توده و ملیون نیز گام‌هایی در این راه برداشتند و برای اعتلای موقعیت زنان تلاش کردند.

حزب توده در دوران فعالیت خود سعی داشت از ظرفیت‌های متفاوتی که در جامعه وجود داشت، استفاده کند و یکی از این ظرفیت‌ها که بیش از هر گروه دیگری در جامعه سرکوب شده بود، زنان بودند. به همین دلیل سازمان‌هایی برای حمایت از زنان تشکیل دادند و زنان بسیاری را به حزب توده جذب کردند. «فعالیت حزب توده در بین زنان از سال ۱۳۲۲ خورشیدی/۱۹۴۳

میلادی، با تشکیل سازمان زنان برای اعضای حزب و انجمن زنان برای هواداری حزب آغاز شد و تشکیلات دمکراتیک زنان جای‌گزین انجمن زنان و سازمان زنان شد که شخصیت‌های اصلی این سازمان‌ها اعضای وابسته به حزب توده بودند. کسانی هم که در حرفه‌های خود دستاوردهای مهمی داشتند یا در جنبش‌های اولیه زنان وطن‌پرست که بنیانگذار حزب سوسیالیست بودند، در این سازمان‌ها فعال بودند. تشکیلات زنان حزب، حقوق سیاسی و اجتماعی را بدون در نظر گرفتن جنسیت، کلاس‌های سوادآموزی و باشگاه‌های آموزشی برای زنان، مزد برابر برای کار برابر و ایجاد مدارس برای دختران علی‌رغم مخالفت مقامات مذهبی خواستار بودند» (آبراهامیان، ۱۳۹۲: ۳-۴). این فعالیت‌ها در جامعه دوره پهلوی دوم که سعی داشت تا تشکل‌های زنان را تحت پوشش دولت درآورد آغاز به کار کرد و امنیت اجتماعی را در ابعاد ذهنی و عینی گسترش داد؛ به طوری که حوزه فعالیت زنان را در عرصه‌های اجتماعی گسترده‌تر ساخت. هر چند برخی از این حرکت‌های آزادی‌خواهانه هم از طرف دولت و هم از جانب برخی علما نفی می‌شد و مقاومت‌هایی در جامعه شکل می‌گرفت، اما زنان همچنان به فعالیت‌های خود ادامه می‌دادند.

سازمان‌های فعال زنان در این دوره از دو جهت با گروه‌های دولت‌ساخته دوره پهلوی اول تفاوت داشتند. تشکل‌های زنان در دوره محمدرضاشاه پهلوی با دوره رضاشاه تفاوت‌هایی داشت و سیاست‌های این دو نفر تأثیر زیادی بر شکل‌گیری و ادامه حرکت این تشکل‌ها داشت. «اولاً تشکل‌های زنان در دوره رضاشاه استقلال بیشتری از حاکمیت داشتند و ثانیاً از صراحت و رادیکالیسم بیشتری در مورد حقوق زنان برخوردار بودند. با این حال ویژگی اصلی آن‌ها همکاری نزدیک با احزاب سیاسی بود و این مسئله باعث می‌شد مسائل مربوط به زنان در مقابل مسائل احزاب سیاسی، موضوعات فرعی و درجه دومی محسوب شود و مسائل عمومی احزاب، اولویت بیشتری نسبت به آرمان‌های خاص در مورد حقوق زنان حتی برای زنان فعال در این گروه‌ها داشته باشد» (هاناساریان، ۱۳۸۴: ۵-۱۱۲). با اینکه محمدرضاشاه بر خلاف پدرش برخی از فشارها را در متحدالشکل کردن لباس یا کشف حجاب از روی زنان برداشت، اما سعی داشت تا گروه‌های فعال زنان را به صورت متمرکز درآورد که در ابتدای سلطنت محمدرضاشاه پهلوی این کار توسط اشرف، خواهر محمدرضاشاه صورت گرفت. ورود به حوزه سیاسی، به اقداماتی

برای تأمین امنیت در بعد عینی و به وجود آمدن احساس امنیت یاری می‌رساند که تقابل این دو، امنیت اجتماعی را برای فعالیت‌های اجتماعی زنان به وجود آورد.

دور از ذهن نیست در دوره‌ای که گروه‌ها و احزاب به صورت تدریجی تحت نظارت دولت قرار می‌گیرند، کنترل بر فعالیت‌های آنان نیز بیشتر شود و حوزه فعالیت آنان نیز محدود گردد. «به دنبال تصمیم محمدرضاشاه برای کنترل فعالیت‌های مستقل زنان از طریق هم‌گرایی و تمرکز تدریجی فعالیت‌های آنان، اثری از سازمان‌های سیاسی مستقل و جنبش‌های واقعی برای کسب حقوق زنان به جز گروه‌های زیرزمینی مخالف شاه باقی نماند. ضمن آنکه تنها نشریات زنان‌ای اجازه چاپ پیدا می‌کردند که طرفدار دستگاه حاکمه بودند و فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی آن‌ها در چارچوب بسیار تعدیل شده سازمان "زنان ایران" صورت می‌گرفت. بدین شیوه پهلوی دوم جنبش حقوق زنان را به طور کامل دولتی ساخت» (زاهد و خواجه‌نوری، ۱۳۸۲: ۱۱۵). دولتی شدن جنبش حقوق زنان به محافظه‌کاری زنان و سازمان‌ها و تشکل‌های آنان دامن می‌زد و این باعث می‌شد تا تشکل‌های حمایت از حقوق زنان با رژیم حاکم هم‌سو شده و در برابر قوانین آن نیز مقاومتی نداشته باشند. نتیجه این وابستگی برای زنان هم کارکردهای مثبت و هم کارکردهای منفی داشت. زیرا از نظر امنیت اجتماعی به دلیل حمایت از طرف حکومت در هر دو سطح، برخوردار از امنیت کافی بودند. اما نبود استقلال از حکومت، بیان‌گر محدودیت فضای فعالیت بود؛ بدین معنا که امنیت اجتماعی در سایه حمایت‌های دولتی و حکومتی امکان‌پذیر بود.

در این راستا یکی از تغییراتی که از بالا در جهت مشارکت زنان در امور سیاسی رخ داد، مسئله حق رأی زنان در سال ۱۳۴۱ بود. «حق رأی زنان یکی از مواد طرح شش ماده‌ای «انقلاب سفید» شاه بود که دولت به رغم مخالفت‌های روحانیت و جبهه ملی، اصول آن را در ششم بهمن ۱۳۴۱ به فراندوم گذاشت و یک ماه بعد نیز به زنان حق رأی داد» (فوران، ۱۳۷۷: ۵۳۹). اصلاحات پهلوی با وضع "قانون حمایت از خانواده" در سال ۱۳۴۶ و ۱۳۵۳ تلاشی به منظور محدود کردن قدرت مرد در خانواده صورت گرفت. در این قانون که دولت تا حدودی تحت فشار سازمان زنان به تصویب رساند، تغییرات مهمی در زمینه ازدواج، طلاق و قوانین خانواده که تا آن زمان بر مبنای شریعت و قرآن قرار داشت، صورت گرفت. «برای آن که قانون جدید نیز صورت اسلامی خود را حفظ نماید، از یکی از موارد حقوق شیعی در آن استفاده شده بود که مطابق آن بعضی حقوق برای زن‌ها فراهم آمد. از آن جمله مرد نمی‌توانست بدون رضایت

همسر اول خود همسر دیگری انتخاب نماید. برحسب قانون جدید، مردها دیگر نمی‌توانستند همسران خود را به طور یک جانبه طلاق دهند، بلکه باید دعاوی خود را از طریق دادگاه پیش می‌بردند. در این مورد زن و مرد از حقوق مشابهی برخوردار بودند. هم چنین حضانت از اطفال که طبق قوانین اسلامی پس از این که طفل به سن معینی رسید به پدر واگذار می‌شد، از این پس باید توسط دادگاه و به حسب صلاحیت زن و مرد تصمیم گرفته می‌شد» (کدی، ۱۳۶۹: ۲۷۱).

اصلاحات پهلوی در راستای حفظ کیان خانواده بیشتر به نفع حفظ حقوق زنان بود و از موقعیت اجتماعی زنان حمایت می‌کرد. اما این اصلاحات هم با فشار سازمان‌های فعال زنان صورت گرفت که برخی از خواسته‌های زنان را پاسخ داد که ابعاد عینی امنیت اجتماعی را در کنار احساس امنیت برای زنان فارغ از حمایت‌های دولتی برای زنان به وجود آورد.

اما در مواردی هم جامعه مدنی با اقدامات دولت در جهت بهبود وضعیت زنان مخالفت می‌کرد. «زمانی که مشاوران مصدق با این استدلال که همه شهروندان در قانون اساسی برابرند، دادن حق رأی به زنان را پیشنهاد کردند، علما با حمایت طلاب و بزرگان اصناف اعتراض کردند که در شرع اسلام حق رأی فقط به مردان داده شده است. کاشانی نیز تاکید کرد که وظیفه حقیقی زنان پرورش فرزندان است و قوانین موجود حقوق زنان را حفظ کرده است و نیازی به تغییر قانون اساسی نیست. او استدلال می‌کرد که هر گونه تغییری به بی‌ثباتی سیاسی، فساد مذهبی و هرج و مرج اجتماعی خواهد انجامید» (آبراهامیان، ۱۳۹۲: ۴۰-۳۳۹). اما با این حال زنان فعال در تشکلهای سازمان‌های سیاسی این فشار را به دولت وارد کردند و از طرف دیگر در مقابل علما و طلاب که تا حدود زیادی از جهت مذهبی بر مردم سلطه داشتند، ایستادگی کرده و باعث به ثمر نشستن فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی زنان شدند. وجود امنیت اجتماعی در سایه حمایت‌های خانوادگی، سازمانی، نهادی و همچنین همبستگی زنان به هم‌فراخوانی ابعاد ذهنی و عینی امنیت اجتماعی منجر شد که سابقه آن در دوره قاجار وجود نداشت. اما در دوره پهلوی با روی کار آمدن رضاشاه، ابعاد عینی امنیت و سپس احساس امنیت به وجود آمد و در زمان پهلوی دوم، با قانون‌گذاری‌هایی در حوزه حق رأی زنان و حمیات از خانواده، حقوق بیشتری به زنان در عرصه‌های اجتماعی داده شد تا احساس امنیت در کنار امنیت عینی برای زنان طبقات فرادست و فرودست به وجود آید.

در دوره سلطنت محمدرضا شاه سیاست‌های وی باعث شده بود تا فعالیت‌های اجتماعی و فرهنگی در جامعه بیشتر با مداخله قدرت دولتی همراه باشد و برای تحقق این هدف افرادی مثل فرح و اشرف در رأس این امور حاضر بودند. محمدرضا شاه به دلیل انحصاری کردن قدرت و در اختیار داشتن تمام امکانات و ابزارها و عوامل از جمله نخبگان سیاسی، دیوانسالاری، مراکز آموزشی، کارخانجات، نیروهای نظامی، انتظامی و اطلاعاتی، احزاب دولتی و رسانه‌های گروهی تأثیر محوری و بنیادی بر فرهنگ سیاسی مردم داشته و عوامل دیگر را تحت الشعاع خود قرار داده بود. محمدرضا شاه برای دستیابی به مقاصد خویش تلاش می‌کرد تا برنامه‌ریزی، اجرا، کنترل و نظارت بر فعالیت‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی خود را شدت بخشد. بدین دلیل نظام سیاسی و تمام خرده‌نظام‌های دیگر در راستای ایدئولوژی شاهنشاهی فعالیت می‌کردند که هدفی جز حفظ نهاد سلطنت نداشتند (ازغندی، ۱۳۸۲: ۲-۹۱). همه کارهایی که در دربار و توسط افرادی از درون دربار هدایت و کنترل می‌شد، برای حفظ منافع دربار تلاش می‌کرد و هدفی جز بقای سلطنت و حفظ تمرکز قدرت در این نهاد نداشته است. بنابراین اهدافی که زنان درباری نیز آن‌ها را دنبال می‌کردند نیز در این راستا قرار می‌گرفت و امنیت اجتماعی بخصوص در اعاد عینی آن ویژگی‌های طبقاتی نیز پیدا می‌کرد.

ایران تحت تأثیر برنامه‌های مدرنیزاسیون دوره پهلوی تغییراتی را متحمل شد که این تغییرات باعث شد تا در نهادهای مختلف اجتماعی نقش زنان و مردان دچار تحولاتی شد. تحت تأثیر تغییرات و دگرگونی‌های مستمر و متعددی که در ساختار اجتماعی و صنعتی جامعه ایران در بیست سال آخر سلطنت محمدرضا شاه به وقوع پیوست حجم خانوار کوچک شد و برداشت‌های زن و مرد از مسائل مختلف زندگی خانوادگی دگرگون شد. توقعات و نقش‌های زن و مرد به ویژه نقش زنان تغییر کرد و به تدریج زنان با روی آوردن به کار از فضای خصوصی خانواده به فضای عمومی جامعه قدم گذاردند. در واقع با اشتغال زنان در خارج از خانه اختیارات و اقتدار آنان در حوزه‌ها و محدوده‌های زندگی اقتصادی شهر و روستا افزایش پیدا کرد (بهنام، ۱۳۷۲: ۲۴۵). شکل‌گیری این فضا برای زنان در جامعه از الگوی دیگری پیروی می‌کرد که زنان اقشار فرادست جامعه آن را به وجود آورده بودند و به عبارت بهتر زنان عصر پهلوی با پذیرش الگوی زنان درباری به فعالیت‌های اجتماعی و فرهنگی روی آوردند. اما این فعالیت‌ها هرگز مستقل از نهاد دولت و سلطنت نبود و فعالیت‌های زنان در جامعه به پیروی از

کارهایی که زنان درباری به آن‌ها اشتغال داشتند، می‌پرداختند و در تشکلهای آنان فعالیت می‌کردند. با این حال، فضای اجتماعی برای مشارکت زنان بیش از پیش آماده شده بود و چنین فضایی به زنان اجازه فعالیت‌های بیشتری در حوزه‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی می‌داد.

### نتیجه‌گیری

تبارهای پدیده‌ای مانند امنیت اجتماعی که از هم‌فراخوانی ابعاد ذهنی و عینی این نیاز هستی‌شناختی حاصل می‌گردد، در تاریخ ایران دارای پیشینه‌های قابل توجهی است. از دوره قاجار که روابط ایران با کشورهای اروپایی افزایش پیدا می‌کند، فعالیت زنان نیز رشد چشمگیری داشته است. اما در این دوره، صرفاً حمایت‌های خانوادگی در طبقه فرادست و مختص زنان درباری بود. این حمایت‌ها برای زنان درباری احساس امنیتی به وجود می‌آورد که آنان حتی در برابر تصمیم‌های سیاسی مانند واگذاری امتیاز توتون و تنباکو ایستادگی کردند و از حمایت‌های سازمان‌های دینی نیز بهره‌مند بودند. در این دوره، امنیت اجتماعی محدود به بعد ذهنی امنیت یعنی احساس امنیت بود و زنان حتی زنان طبقه فرادست قادر به دستیابی به مطالبات خود در راستای تأمین امنیت در ابعاد عینی آن نشدند. اما گام‌هایی که آنان با افزایش مشارکت‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی برداشتند، هرچند در بسیاری موارد ناکام باقی ماند، نیروی محرکه‌ای برای دوره‌های بعدی بود.

در اواخر دوره قاجار با بی‌نظمی‌ها و آشفتگی‌هایی که در ایران به وجود آمده بود، حتی احساس امنیت هم تا حد زیادی در طبقات فرودست با تهدید جدی مواجه شد. با روی کار آمدن رضاشاه و استقرار حکومت پهلوی، امنیت اجتماعی با قوه قهریه امکان‌پذیر شد و امنیت در ابعاد عینی آن بروز نمود و همین امر نیروهای بالقوه زنان را برای تشکیل انجمن‌ها فعال نمود. اما احساس امنیت به دلیل قوه قهریه که بر همه فعالیت‌های کنش‌گران اجتماعی از جمله زنان، سایه افکننده بود، امکان شکل‌گیری نداشت. این شرایط تا پایان پهلوی اول باقی بود تا محمدرضاشاه پهلوی روی کار آمد. وی علاوه بر اینکه امنیت در ابعاد عینی را با تصویب قوانین حمایت از حقوق زنان و خانواده و دادن حق رأی به زنان تا حدی برای زنان طبقات فرادست و فرودست فراهم نمود، از تشکلهای و انجمن‌هایی که زیر نظر حکومت فعالیت می‌کردند و به کنش‌گری در حوزه اجتماعی و فرهنگی اشتغال داشتند، حمایت نمود و احساس امنیت را نیز برای زنان فعال



اجتماعی به وجود آورد. دوره پهلوی دوم، اولین دوره‌ای بود که هم‌فراخوانی ابعاد عینی و ذهنی امنیت برای زنان شکل گرفت و به برآیند امنیت اجتماعی زنان منجر شد.

## منابع

- آبراهامیان، یرواند. (۱۳۹۲). ایران بین دو انقلاب. (احمد گل‌محمدی و محمدابراهیم فتاحی: مترجمان). تهران: نشر نی.
- آفاری، ژانت. (۱۳۶۹). انجمن‌های نیمه‌سری زنان در نهضت مشروطه. (جواد یوسفیان: مترجم). تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- اجتهادی، مصطفی. (۱۳۸۲). دائرةالمعارف زن ایرانی. تهران: مرکز امور مشارکت زنان.
- افخمی، مهناز. (۱۳۷۶). انقلاب مسالمت‌آمیز؛ مروری بر فعالیت‌ها و دستاوردهای سازمان زنان ایران (۱۳۵۷-۱۳۴۳). ایران نامه. سال پانزدهم. شماره ۵۹. تابستان ۱۳۷۶. صفحات ۳۸۹ تا ۴۱۲.
- ازغندی، علیرضا. (۱۳۸۲). تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران (۱۳۲۰-۱۳۵۷). تهران: انتشارات سمت.
- بهنام، ویدا. (۱۳۷۲). زن، خانواده و تجدد. ایران نامه. بهار ۱۳۷۲. شماره ۴۲. صفحات ۲۲۸ تا ۲۴۸.
- تنهایی، ح.ا. (۱۳۹۸). جامعه‌شناسی نظری؛ مبانی، اصول، مفاهیم. تهران: انتشارات بهمن برنا.
- جلابی‌پور، حمیدرضا و محمدی، جمال. (۱۳۹۲). نظریه‌های متأخر جامعه‌شناسی. تهران: نشر نی.
- جیکوبز، جین. (۱۳۹۲). مرگ و زندگی شهرهای بزرگ آمریکا. (دکتر حمیدرضا پارسی و آرزو افلاطونی: مترجمان). تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- دلریش، بشری. (۱۳۸۸). زن در دوره قاجار. تهران: شرکت انتشارات سوره مهر.
- دورکهمیم، امیل. (۱۳۸۷). درباره تقسیم کار اجتماعی. (باقر پرهام: مترجم). تهران: نشر مرکز.
- دولت‌آبادی، محمود. (۱۳۷۱). روزگار سپری شده مردم سالخورده. تهران: نشر پارسی.
- زاهد، سید سعید و بیژن خواجه نوری. (۱۳۸۲). بررسی و تحلیل اجتماعی نقش اجتماعی زنان در جامعه ایران، فصلنامه فرهنگ، شماره ۴۸، زمستان ۱۳۸۲. صفحات ۵۱ تا ۱۳۸.
- سیمل، گئورگ. (۱۳۹۵). گئورگ زیمل؛ گزیده مقالات (با مقدمه زیگفرید کراکاور). (شاپور بهیان: مترجم). تهران: انتشارات دنیای اقتصاد.
- شریفیان ثانی، مریم. (۱۳۸۰). سرمایه اجتماعی: مفاهیم اصلی و چارچوب نظری. مجله رفاه اجتماعی، زمستان ۱۳۸۰، شماره ۲، صص ۱۸-۵.

- شیل، مری لئونورا. (۱۳۶۸). خاطرات لیدی شیل؛ همسر وزیرمختار انگلیس در اوائل سلطنت ناصرالدین شاه. (حسین ابوترابیان: مترجم). تهران: نشر نو.
- فوران، جان. (۱۳۷۷). تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سال‌های بعد از انقلاب اسلامی. (احمد تدین: مترجم). تهران: خدمات فرهنگی رسا.
- کدی، نیکی. (۱۳۶۹). ریشه‌های انقلاب ایران. (عبدالرحیم گواهی: مترجم). تهران: انتشارات قلم.
- گرب، ادوارد. (۱۳۸۹). نابرابری اجتماعی: دیدگاه‌های نظریه‌پردازان کلاسیک و معاصر. (محمد سیاهپوش و احمدرضا غروی‌زاد: مترجمان). تهران: نشر معاصر.
- گوروپچ، ژرژ. (۱۳۵۱). سیرجدالی یا دیالکتیک در جامعه‌شناسی. (حسن حبیبی: مترجم). تهران: شرکت سهامی انتشار.
- گیدنز، آنتونی. (۱۳۹۳). جامعه‌شناسی. (منوچهر صبوری: مترجم). تهران: نشر نی.
- گیدنز، آنتونی. (۱۳۸۵). پیامدهای مدرنیت. (منوچهر صبوری: مترجم). تهران: نشر نی.
- مارکوزه، هربرت. (۱۳۷۷). کارل پوپر و مسئله قوانین تاریخی. (مراد فرهادپور: مترجم). ارغنون، شماره ۱۳، صص ۸۰-۲۶۵.
- میلز، چارلز رایت. (۱۳۹۱). بینش جامعه‌شناختی: نقدی بر جامعه‌شناسی آمریکایی. (عبدالمعبود انصاری: مترجم). تهران: شرکت سهامی انتشار.
- مینز، دیوید. (۱۳۸۸). هربرت بلومر در دایره‌المعارف ۲۰۰۵ در هربرت بلومر و کنش متقابل‌گرایی نمادین؛ نگاه اول. (حسین ابوالحسن تنهایی: مترجم). تهران: نشر بهمن برنا.
- هابرماس، یورگن. (۱۳۹۲). نظریه کنش ارتباطی. (کمال پولادی: مترجم). تهران: نشر مرکز.
- هاناساریان، الیز. (۱۳۸۴). جنبش حقوق زنان در ایران؛ طغیان، افول و سرکوب از ۱۲۸۰ تا انقلاب ۱۳۵۷. (نوشین احمدی خراسانی: مترجم). تهران: نشر.
- هدایت، مهدی‌قلی. (۱۳۷۵). خاطرات و خطرات. تهران: نشر ماهی.
- هریسون، پل. (۱۳۷۹). نیکلاس لومان و نظریه نظام‌های اجتماعی. (یوسف اباذری: مترجم). ارغنون، شماره ۱۷، صص ۴۹-۱۹.